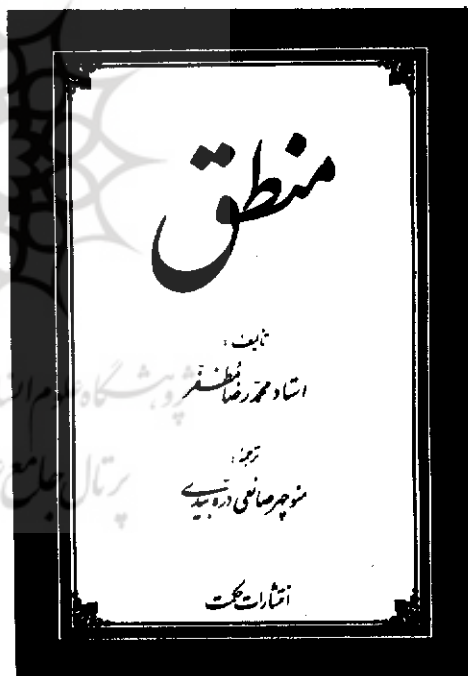


## محسن غرویان

### نقد

# ترجمه المنطق



منطق. تألیف محمدرضا مظفر. ترجمه منوچهر صانعی  
دره‌بیدی. تهران. انتشارات حکمت. چاپ دوم. ۱۴۰۶.  
قطع وزیری، ۵۰۹ صفحه.

این کتاب، ترجمه فارسی المنطق از مصنفات علامه متبوع،  
مرحوم آیت‌الله شیخ محمدرضا مظفر است. المنطق تألیفی  
منظم، میوب، متقن، جامع، زاویه‌نگر و درعین حال روان و  
سهل‌الفهم در آموزش دانش منطق است. این ویژگیها و دیگر  
خصوصیات ممتاز آن موجب شده که این کتاب علی‌رغم نوپا  
بودنش، در برخی از حوزه‌های علمیه بعنوان یکی از مستون  
درسی متداول بین طلاب و محصلین مطرح و همپای دو کتاب  
معروف حاشیه و شرح شمسیه تدریس شود و بارها تجدید  
چاپ گردد.

ترجمه کتاب، همانند متن عربی آن تنظیم گشته، ولی  
درعین حال تفاوت‌هایی با آن دارد، از جمله: افزودن فهرست  
واژه‌های فنی کتاب به نام فهرست اصطلاحات، در پایان که  
بسیار مفید و ارزشمند می‌باشد. بعلاوه در پایان باب سوم  
کتاب نیز بحث مقولات در پنج صفحه (۱۴۷-۱۵۱) توسط  
مترجم محترم افزوده شده است. همچنین پانوشتهایی گاه با  
امضای مترجم و گاه با امضای ناشر علاوه بر ترجمه پاورقی‌های  
اصل کتاب دیده می‌شود که خود مفید و لازم است.

مناسب بود مترجم محترم، مانند مؤلف، تمام تیرها و  
عناوین مطالب کتاب را در فهرست مندرج می‌نمودند.  
ترجمه کتاب بانثری استوار و سودمند و در کیفیت  
مطلوب در اختیار فارسی زبانان قرار گرفته است و می‌تواند  
برای علاقمندان به منطق مفید باشد.

در کنار امتیازات یادشده، نواقص و اشکال‌هایی در  
برگردان فارسی و نیز یادداشت‌های مترجم به چشم می‌خورد  
که بطور اجمال از آن یاد می‌کنیم:

۱- صفحه ۱۰ (اهداء کتاب): کلمه «زهره» که به معنای

شکوفه است، به شکوفائی ترجمه شده است.

۲- صفحه ۱۴ / سطر ۲۲: در متن عربی «...ان المنطق انما هومن قسم العلوم الالیه التي تستخدم لحصول غاية هی غیر معرفة نفس مسائل العلم» کلمه معرفة، مرفقه خوانده شده و چنین ترجمه گردیده است: «منطق از علوم آلی است که برای رسیدن به هدفی بکار گرفته می شود که این هدف معرف خود مسائل علم نیست.» در حالی که ترجمه آن چنین است: «...این هدف، امری غیر از شناخت خود مسائل این علم است.»

۳- صفحه ۱۵ / سطر ۹: در متن عربی: «فلا بد لطلب هذا العلم من استعمال التمرينات... شأن العلوم السریاضیه و الطبیعیه» کلمه شأن به معنای مثل و مانند است، ولی چنین ترجمه شده است: «واستعمال آن تمرينات حین تحقیق و مطالعه در شأن علوم ریاضی و طبیعی است.» البته در پرانتز، به محتوای جمله اشاره شده است.

۴- صفحه ۱۷ / سطر ۸ و ۹: کلمه موضع به منشأ ترجمه گردیده که نادرست بوده و معنا را تغییر می دهد. و عبارت «الحيوان وحده يدبر ادراكه بالوهم فقط و...» چنین ترجمه شده است: «حيوان فقط به وسیله قوه وهم، امور را ادراک می کند» اما معنای جمله این است که حیوان ادراکات خود را به وسیله وهم، تدبیر و اداره می کند.

۵- صفحه ۱۹ / سطر ۱۰: متن عربی: «وهذه الحالة... هی التي تسمى بالتصديق، لانها ادراك يستلزم تصديق النفس و اذعائها، تسمية للنفس باسم لازمه الذي لا ينفك عنه.» ترجمه شده: «زیرا این حالت ادراکی است که مستلزم تصدیق و اذعان ذهن است. این عنوان نام حالتی است که در مورد آن می توان گفت اسم و مسمی از یکدیگر جدا نمی شوند.» اما ترجمه اصلی آن این است: این حالت از آنجا که لازماتش تصدیق و اذعان نفس است، از باب نامگذاری یک شیء به اسم لازمه لا ینفک آن، تصدیق، نام شده است.

۶- صفحه ۲۱ / دنباله پاورقی ص ۲۰: عبارت «فالتذهب خیالات المشککین و اوهام المغالطین...» به معنای این است که: خیالات اهل شک و اوهام اهل مغالطه بایستی زایل گردد. اما در کتاب چنین ترجمه نشده است.

۷- صفحه ۲۴ / سطر ۱۱: متن عربی: «كجھلنا بوجود السكان فی المریخ» ترجمه شده: «جهل ما به ساکنان مریخ» باید گفته شود: جهل ما به وجود ساکن در مریخ. در غیر این صورت معنای جمله تغییر می کند.

۸- صفحه ۲۹ / پاورقی ۲: مراد از بدیهی، یقینی است و یقینیات شش دسته هستند که یک دسته آن، اولیات است و حدسیات نیز از جمله بدیهیات به معنای یقینیات می باشد.

۹- صفحه ۴۲ / پاورقی ۱: معنای «ولیس كذلك الوضعية...» این است: دلالت وضعیه مانند عقلیه و طبیعیه نیست، زیرا دلالت لفظیه وضعیه به اقسام سه گانه آینده تقسیم می شود ولی غیر لفظیه وضعیه منقسم نمی شود. ولی در ترجمه چنین آمده است: «و نیز دلالت وضعی به موجب اقسام سه گانه ای که قریباً در مورد آن شرح خواهیم داد، تحت دلالت غیر لفظی قرار نمی گیرد.»

۱۰- صفحه ۴۶ / سطر ۲: عبارت «دلالة الصمود علی السطح علی وجود السلم» چنین ترجمه شده است: «دلالت بالا رفتن از سربالائی بر وجود سلامت.» اما معنای صحیح آن این است: «دلالت صعود به پشتبام بر وجود پله (نردبان).»

۱۱- صفحه ۴۶ / سطر ۳: «دلالة فقدان حاجتك علی اخذ سارق لها» چنین ترجمه شده: «دلالت از دست دادن (به سرقت رفتن) مایحتاج بر دستگیری دزد آن» باید این گونه ترجمه شود: «دلالت نبودن و مفقود شدن کالا بر اینکه سارقی آن را ربوده است.» بر اساس ترجمه کتاب اصلا دلالتی در کار نیست.

۱۲- صفحه ۴۷ / سطر ۶: بخارالم که به معنای بوی گندیگی دهان است به «بخار دهان» برگردان شده است.

۱۳- صفحه ۴۷ / سطر ۱۶: کلمه متعدد که در متن عربی آمده به معنای «جمع» نیست و لذا پرانتز مذکور نادرست است.

۱۴- صفحه ۵۹ / پاورقی ۳: غیر از شرط چهارم، سه شرط دیگر در متن آمده است و عدم ذکر شرط چهارم نیز بخاطر عدم اعتقاد مصنف به لزوم آن است، چه اینکه خود بدان اشاره کرده است.

۱۵- صفحه ۶۲ / سطر ۲: مثال نویسنده در پاورقی ترجمه نشده که به این صورت است: «ای کاش برای ما بازگشت دوباره ای بود تا اهل ایمان گردیم»<sup>(۱)</sup>

۱۶- صفحه ۶۲ / سطر ۷: جمله «ما اعظم خطر الانسان» این گونه برگردان شده: «فلان انسان چقدر والا است» در صورتی که ترجمه اصلی جمله این است: خطر «ارزش» انسان، چه بسیار و بزرگ است.

۱۷- صفحه ۶۳ / سطر ۱۷: پاراگراف «وبقولنا...» باید

### حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی

مرحوم آقا علی مدرس زوزی در رساله حمله در مورد حمل اولی ذاتی، چنین می‌نگارد: «الاول: اتحاد المتغایرین فی المفهوم بحسب اعتبار العقل و عملیه فی المفهوم، فمورد التغایر والاتحادیه، انما هونفس المفهوم، لا ان يقتصر علی مجرد الاتحاد فی الوجود. و هذا هوالمسمى بالحمل الاولی الذاتی» (۴).

ترجمه: در این حمل، اتحاد دو مفهومی که به حسب اعتبار و عمل عقل متغایرند، در خود مفهوم است، پس مورد تغایر و اتحاد در این حمل، خود مفهوم است، نه اینکه فقط بر اتحاد وجودی اکتفا شده باشد و این قسم از حمل به نام حمل اولی ذاتی خوانده می‌شود.

و در مورد حمل شایع صناعی می‌نویسد: «الثانی: اتحاد المتغایرین بحسب المفهوم، تغایراً حقیقیاً، فی نحو من انحاء الوجود، بان يقتصر علی مجرد الاتحاد فی الوجود، کما يقتصر فی الاول علی الاتحاد فی المفهوم وهوالمسمى بالحمل الشایع و بالحمل المتعارف و بالحمل الثانوی العرضی و بالحمل الصناعی» (۵).

ترجمه: در این حمل، اتحاد دو مفهومی که حقیقتاً با یکدیگر تغایر دارند، در نحوه‌ای از انحاء وجود است، به گونه‌ای که به صرف اتحاد وجودی اکتفا می‌شود. کما اینکه در اولی، یعنی حمل ذاتی اولی، بر اتحاد مفهومی اکتفا می‌شد. این حمل به نامهای حمل شایع، حمل متعارف، حمل ثانوی عرضی و حمل صناعی خوانده می‌شود.

مرحوم صدر المتألهین اولین فیلسوفی است که وحدت حمل را در امتناع تناقض، معتبر می‌داند و آن را بر وحدت چند گانه دیگر افزوده است. از این رو در اسفار پس از بیان دو قسم مذکور می‌فرماید: «... فکثیراً ما یصدق ویکذب محمول واحد علی موضوع واحد. بل مفهوم واحد علی نفسه بحسب اختلاف هذین الحملین کالجزئی، واللا مفهوم، والسلامکن بالامکان العام، واللا موجود بالوجود المطلق، وعدم العدم، والحرف، وشریک السبازی و السقیضین. و لذلک اعتبرت فی التناقض وحده اخری سوی الشروط الثمانیه المشهوره و تلک هی وحده الحمل، فالجزئی مثلاً جزئی بالحمل الذاتی، لیس بجزئی بل کلی بالحمل المتعارف، و مفهوم الحرف حرف بالاول، اسم بالثانی» (۶).

چنین ترجمه شود: با این قید که گفتیم: (نسبت تامه است) اسامی مشتق، مثل: اسم فاعل، اسم مفعول، اسم زمان و اسم مکان از تحت تعریف خارج می‌شوند، چرا که اینها با ماده خود دلالت بر معنایی مستقل و با هیئت خود بر نسبت به چیزی نامعین در زمانی نامشخص دلالت دارند، اما نسبت در این اسامی، ناقص است و نه تام. ولی آنچه ترجمه شده با متن عربی بیگانه است.

۱۸- صفحه ۶۴ / سطر آخر: کلمه معدوده به معنای شمرده می‌شود است نه به معنای «تعداد اندکی» از این رو در ترجمه باید گفت: افعال ناقصه در عرف علمای نحوی از افعال بشمار می‌روند و بعضی از علمای منطق، آنها را کلمات وجودی نامیده‌اند.

۱۹- صفحه ۶۵ / تمرین ۱: السفاظ «تأبط شراً» و «صدر» (معرب سردار) در ترجمه حذف شده و لفظ «منتدی النشر» که به معنای بنگاه و مرکز انتشارات است بنادرست به «جلسه بحث» ترجمه شده است. «تأبط شراً» را در جایی گویند که کسی قصد شرارت پنهانی کند، این لفظ، لقب ثابت بن جابر است که با اسلحه پنهانی وارد انجمنی شد و بطور ناگهانی افرادی را مورد هجوم قرار داد. (۷)

۲۰- صفحه ۶۰ / تمرین ۲: لفظ «نجمه القطب» بنادرست به «درخت قطبی» ترجمه شده است، حال آنکه معنای نجم، همچون ستاره روشن است. و حدیث «زر غیا تزدد حبا» که به معنای هر چند روز یکبار به زیارت دیگران برو، تا محبت و دوستی شما افزون شود است، معلوم نیست به چه مناسبت چنین ترجمه شده است: «صبور باش تا محبوب شوی». در ترجمه این عبارت می‌توان به المنجد (ماده غیب) رجوع نمود.

۲۱- صفحه ۷۴ / تمرین ۵: حقه در عربی به معنای ظرفی مخصوص و کلمه صبره به معنای خرمن (۸) است. این دو واژه اصلاً در ترجمه نیامده است.

۲۲- صفحه ۷۶-۷۸ / پاورقی ۲: در این پاورقی، مناقشهای در کلام مؤلف شده است که به نظر بجای نیامد، از این رو برای آنکه مطلب کاملاً واضح گردد قدری به تفصیل حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی را مطرح می‌کنیم:

ترجمه: ... براساس آنچه گفتیم: در موارد بسیاری با توجه به اختلاف این دو نوع حمل، حمل یک محمول واحد بر موضوع واحد، بلکه حمل یک مفهوم بر خودش، هم صادق است و هم کاذب. مثل مفاهیم: جزئی، لامفهوم، لاممکن به امکان عام، لا موجود بوجود مطلق، عدم عدم، حرف، شریک باری و نقیضین. از این رو، من علاوه بر وحدتهای هشتگانه مشهور در تناقض، وحدت دیگری را اعتبار کردم که همان وحدت حمل است. در نتیجه، بعنوان مثال می‌توان گفت: جزئی، جزئی است به حمل اولی و جزئی نیست به حمل متعارف بلکه کلی است. و مفهوم حرف، حرف است به حمل اولی، اسم است به حمل متعارف.

نکته قابل توجه این است که در قضایای حملیه، «حمل اولی» و «حمل شایع» گاهی بعنوان قید قضیه ذکر می‌شوند و گاهی بعنوان قید موضوع قضیه، و در نتیجه، معنا و مفهوم قضیه تفاوت پیدا می‌کند. ظاهراً عدم توجه به همین نکته، منشأ توهم مناقشه مذکور در کلام استاد مظفر شده است: می‌دانیم که همواره حمل مفهوم بر مصداق، حمل شایع است و حمل مفهوم بر خود آن از قبیل حمل ذاتی است، وقتی می‌گوئیم «حافظ انسان است» این از قبیل حمل مفهوم بر مصداق است و نیز اگر بگوئیم: «انسان کلی است» در اینجا نیز مفهوم کلی را بر یک مصداق آن یعنی مفهوم کلی انسان حمل کرده‌ایم و لذا حمل در این دو مثال، حمل شایع است.

فرض حمل مصداق خارجی بر خود مصداق خارجی، فرض باطلی است، زیرا عالم خارج، عالم حمل نیست و حمل تنها در دائره مفاهیم است، البته می‌توان گفت: «زمین، زمین است به حمل اولی» اما باز در اینجا هم حمل مفهوم بر مفهوم است و نه حمل زمین خارجی بر خودش.

در قضایایی مثل «انسان زید است، عمرو است، حسن است و...» نیز عکس‌الحمل است نه اینکه مصداق بر مفهوم حمل شود، زیرا حمل به معنای صدق و صدق به معنای انطباق است و هرگز جزئی بر کلی منطبق نمی‌شود، اما کلی منطبق بر جزئی می‌شود. به بیان دیگر، در حمل کلی بر فرد، رابطه «اینهمانی» برقرار است، اما در حمل فرد بر کلی، چنین نیست (البته این مقال، محتاج مجال دیگری است، از این‌رو بیش از این بدان نمی‌پردازیم).

گفتیم حمل شایع و حمل اولی، گاهی بعنوان قید قضیه ذکر می‌شود. و این درجائی است که یا موضوع و محمول قضیه، اتحاد وجودی و تغایر مفهومی داشته باشد که در این

صورت حمل شایع است، مثل «حسن انسان است». و یا اتحاد و تغایر موضوع و محمول هر دو در مفهوم باشد، مثل: «انسان، حیوان ناطق است» که در این صورت حمل اولی است.

اما گاهی حمل شایع و حمل اولی بعنوان قید موضوع قضیه اخذ می‌شود و این اعتبار دیگری است غیر از ملاحظه نوع حمل در قضیه که با هر دو صورت حمل در قضیه سازگار است.

وقتی می‌گوئیم: انسان به حمل اولی، منظورمان مفهوم انسان است و وقتی می‌گوئیم: انسان به حمل شایع، مرادمان مصادیق انسان است. به بیان دیگر، انسان به حمل اولی، یعنی انسانی که اگر مفهوم انسان بر آن حمل شود، حمل آن اولی خواهد بود، یعنی مفهوم انسان - و انسان به حمل شایع، یعنی انسانی که اگر مفهوم انسان بر آن حمل شود، حمل آن شایع خواهد بود، یعنی مصادیق انسان.

حال می‌توانیم بگوئیم: انسان به حمل اولی، (مفهوم انسان) کلی است به حمل شایع.

در این جا، حمل اولی قید موضوع است و حمل شایع، قید قضیه، چرا که بین موضوع و محمول در این قضیه، اتحاد مفهومی برقرار نیست، لذا حمل در قضیه، حمل شایع است، هر چند موضوع قضیه، به حمل اولی مأخوذ است، یعنی مفهوم انسان مورد نظر است.

و نیز می‌توانیم بگوئیم: «انسان به حمل اولی، انسان است به حمل اولی و یا حیوان ناطق است به حمل اولی».

در اینجا حمل اولی، هم قید موضوع است و هم قید قضیه.

و نیز می‌توانیم بگوئیم: «انسان به حمل شایع (مثل زید) انسان به حمل شایع است، یعنی: زید زید است به حمل اولی» در اینجا موضوع قضیه، به حمل شایع مأخوذ است، اما حمل در قضیه، حمل اولی است، چون حمل شیء بر خود آن شیء حمل اولی است.

باتوجه به مثالهای فوق، اگر بگوئیم: «جزئی به حمل اولی، کلی است به حمل شایع» اشکالی نخواهد داشت و معنای قضیه این است که مفهوم جزئی، خود یک مفهوم کلی و قابل صدق بر کثیر است. در قضیه فوق، حمل اولی، قید موضوع است و حمل شایع، قید قضیه.

و اگر بگوئیم، جزئی به حمل اولی، جزئی است به حمل

اولی، در اینجا حمل اولی هم قید موضوع است و هم قید قضیه. بنابراین اگر موحوم استاد مظفر در کتاب المنطق می‌فرماید: «مفهوم الجزئی ای الجزئی بالحمل الاولی، کلی لاجزئی فیصدق علی کثیرین ولكن مصداقهای حقیقاً الجزئی یمتنع صدقه علی اکثر، فهذا الحکم بالامتناع للجزئی بالحمل الشایع، لالجزئی بالحمل الاولی الذی هو کلی»<sup>(۷)</sup> در اینجا حمل اولی، بعنوان قید موضوع قضیه آمده است، نه قید قضیه، تا اشکال کنیم قضیه «جزئی به حمل اولی، کلی است» خلاف تعریف مؤسین و اساتید فن منطق از حمل اولی است که در آن باید موضوع و محمول اتحاد مفهومی داشته باشند. و نیز منظور استاد مظفر این نیست که در قضیه «جزئی به حمل اولی، کلی است» حمل اولی صورت گرفته تا چنین اشکال و مناقشهای به ایشان وارد شود، بلکه در قضیه مذکور، حمل شایع است ولی موضوع قضیه، به حمل اولی مأخوذ است، یعنی مفهوم.

در پاورقی صفحه ۷۸ ترجمه کتاب المنطق آمده است: «... و حضرت علامه طباطبائی قدس سره در دو کتاب بدایه و نهایه پس از ذکر شبهه تناقض در قضایای فوق و بیان حل آن به وسیله اختلاف دو حمل در توضیح رد شبهه فرموده‌اند: «جزئی، جزئی است به حمل اول، کلی است به حمل شایع، شریک‌البیاری شریک‌البیاری است به حمل اولی، و ممکن و مخلوق است به حمل شایع، و غیر ثابت در ذهن، غیر ثابت است به حمل اولی و ثابت در ذهن است به حمل شایع (ترجمه از صفحات ۱۸ و ۲۰، بدایة الحکمه و نهایة الحکمه، چاپ اول)». بنابراین بیان مؤلف محترم، منطبق با سخنان مؤسس این اصل و اساتید این فن نیست و علاوه بر آن مستضمن اشکالاتی نیز هست، از جمله: اینکه بگوئیم «مفهوم جزئی، یا جزئی به حمل اولی، کلی است» خلاف تعریفی است که همگان و از جمله خود مؤلف از حمل اولی دارند که باید موضوع و محمول مفهوماً اتحاد داشته باشند و حال آنکه مفهوم جزئی مفهومش با کلی دوتا است».

حل شبهه نگارنده محترم عبارات فوق به همین است که بین «قید قضیه» و «قید موضوع» فرق بگذارند، در این صورت هم فرمایش مرحوم علامه طباطبائی صحیح است که: «جزئی، جزئی است به حمل اولی، کلی است به حمل شایع» (منظور از دو حمل، قید قضیه است) و هم کلام مرحوم مظفر که می‌فرماید: «مفهوم جزئی، یا جزئی به حمل اولی، کلی است»

(منظور از حمل، قید موضوع است).

۲۳- صفحه ۹۲/ پاورقی: «حد تام» تنها ماهیت مختص را بیان نمی‌کند، چون ماهیت مختص، همان فصل است که به تنهایی حد تام نیست. حد تام مجموع ماهیت مختص و مشترک است، مثل «حیوان ناطق» که به اعتبار تفصیل، حد تام و بصورت مجمل (انسان) نوع نام می‌شود.

۲۴- صفحه ۱۴۴/ سطر ۱۳: عبارت «القدام: الذی خلفه شیء» باید چنین ترجمه شود: جلو آن است که پشت سر او چیزی باشد، ولی در ترجمه آمده است: «پیش، کسی است که در پشت چیزی باشد». بر اساس این معنا، این کس، باز هم پشت است و نه پیش.

۲۵- صفحه ۱۶۶/ سطر ۹: آیه «و ما اکثر الناس ولسو حرصت بمؤمنین»<sup>(۸)</sup> به صورت ناقص چنین ترجمه شده است: «بیشتر مردم مؤمن نیستند» که باید اینگونه باشد: اکثریت مردم، اگر چه (تو ای پیامبر) حرص و جوش داشته باشی اهل ایمان نیستند.

۲۶- صفحه ۱۸۹/ پاورقی: به نظر می‌رسد فرق بین منفصله حقیقیه، مانع‌الجمع و مانع‌الخلو جز این نیست که در اولی، انفصال دو طرف، هم در جانب اجتماع و هم در جانب ارتفاع است، در دومی انفصال تنها در جانب اجتماع و در سومی تنها در جانب ارتفاع است. اما شدت و ضعف در انفصال، چندان سخن حقیقی به نظر نمی‌آید. (والله هو العالم)

۲۷- صفحه ۱۹۱/ تمرین ۲/ الف: واژه «صواب» به معنای سخن صحیح است نه به معنای فائده و لذا معنای عبارت «اذا ازدهم الجواب خفی الصواب» این است: وقتی جواب یک سؤال، انبوه و یا فشرده گردد، سخن صحیح در بین آنها گم می‌شود. ولی مترجم، عبارت را اینگونه ترجمه کرده‌اند: «اگر جواب فشرده باشد، فایده آن گم است (یا خیر آن پوشیده است)».

- تمرین ۲/ ج: عبارت «من نال استطال» به معنای زیر است: هر کس به منال و مقصود خود رسید، گردن فرازی خواهد نمود (آن انسان لیطیفی ان راه استغنی)<sup>(۹)</sup> اما در ترجمه چنین آمده است: «هر کس ببخشد، بزرگ است».

- تمرین ۲/ د: ضر در عبارت «رضی بالذل من کشف عن ضره» به معنای ناتوانی، رنج و بیچارگی است، نه به معنای ضرر و زیان. مترجم نوشته‌اند: «هر کس زیان خود را آشکار

کند، به خواری تن داده است».

۲۸- صفحه ۱۹۳ / سطر ۱: متن عربی آن این است: «کثیراً ما یعمانی الباحث مشقة فی البرهان علی مطلوبه مباشرة، بل قد یمتنع علیه ذلک احياناً» که ترجمه باید اینگونه باشد: در بسیاری از موارد، انسان برای اقامه برهان مستقیم بر مطلوب خود، دچار مشقت می‌شود، بلکه گاهی اصلاً چنین کاری محال است. حال آنکه در ترجمه آمده است: «در بسیاری از موارد، انسان برای درک مطلبی متوسل به برهان می‌شود، گاهی توسل به برهان هم مشکل را حل نمی‌کند».

۲۹- صفحه ۱۹۹ / سطر ۱: عبارت متن این است: «ولا حاجة الی ذکر تفصیل نقائص الموجهات، فلتطلب من المطولات ان ارادها الطالب، علی انه فی غنی عنها ونصحہ الا یتعب نفسه بتحصيلها فانها قليلة الجدوی» مترجم چنین ترجمه کرده‌اند: «لازم نیست نقیض تمام موجّهات را ذکر کنیم، علاقمندان باید به کتب مفصل منطقی رجوع کنند. اما چون اهمیت چندانی ندارد نیازی به شناخت آنها نیست.» ولی باید اینگونه ترجمه شود: نیازی به ذکر تفصیلی نقیض موجّهات نیست و اگر دانشجو طالب آن است، باید در کتب مفصل منطقی آنها را بیاید، چه اینکه محصل بسی نیاز از آنهاست و ما نیز سفارش می‌کنیم که خود را در تحصیل آنها به رنج و زحمت نیاندازد، چرا که فائده آنها کم است.

۳۰- صفحه ۲۱۷ / پاورقی: باید دانست «لیس کل» در زبان عربی، سور قضیه سالبه جزئیّه است و نه قضیه کلیه، از اینرو مثال مصنف در کتاب یعنی «لیس کل حیوان لا انسان» نادرست نیست. می‌توانید به مبحث سور قضایا (صفحه ۱۵۸ متن عربی) مراجعه کنید.

۳۱- صفحه ۲۲۰ / سطر ۱۶: کلمه مؤدی به مواد ترجمه شده است، حال آنکه ترجمه آن، معنا و محتواست. مترجم عبارت «لان مؤداهما واحد» را چنین ترجمه کرده‌اند: «زیرا مواد این دو قضیه یکی است» ولی باید چنین ترجمه شود: زیرا معنا و محتوای این دو قضیه یکی است.

۳۲- صفحه ۲۴۲ / پاورقی: مترجم در ذیل عبارت «طلاعین است وهرعینی می‌گیرد» چنین نوشته‌اند: «عین اول به معنای واقعیت خارجی و عین دوم به معنای چشم است.» ولی باید دانست عین مشترک لفظی است و یکی از

معانی آن، خود فلز طلا است و در اینجا نیز به همین معناست و نه به معنای واقعیت خارجی.

۳۳- صفحه ۲۶۸ / سطر ۱۹: عبارت «و یتبع ذلک حسن التفاتک و مهارتک فی موقع استعماله» به این صورت ترجمه شده است: «حداکثر دقت و مهارت خود را در این تمرین بکار ببرید». ولی باید چنین ترجمه شود: این امر به توجه دقیق و مهارت شما در هنگام کاربرد بستگی دارد.

۳۴- صفحه ۲۷۵ / سطر ۹: هم در متن عربی و هم در ترجمه فارسی باید اصلاحی صورت گیرد و به ترتیب «لم یغرق» و «غرق نشود» ذکر شود، زیرا منظور این است که در مانعة‌الخلو، از ثبوت یک طرف (غرق نشدن) نفی طرف دیگر لازم نمی‌آید (در آب بودن).

۳۵- صفحه ۳۰۸ / سطر ۱۶: عبارت «فاقد الشیء لا یعطیه» باید چنین ترجمه شود: کسی که فاقد چیزی است نمی‌تواند آن را به دیگری اعطاء کند. اما در ترجمه آمده است: «کسی که فاقد شیئی است، این شیء به او داده نشده است». با توجه به این معنا، قضیه مذکور بیفائده و توتولوژیک خواهد بود.

۳۶- صفحه ۳۲۱ / سطر ۱۵: عبارت «فان کثیراً من احکام سوادالناس المبنیة علی تجاربهم ینکشف خطاهم فیها» باید چنین ترجمه شود: بسیاری از احکام عامه مردم که مبتنی بر تجارب آنهاست، خطایش آشکار و روشن می‌شود. ولی مترجم نوشته‌اند: «زیرا بسیاری از احکام عامه مردم که ناشی از تجربه آنهاست کاشف خطای آنها است.»

۳۷- صفحه ۳۲۲ / سطر ۲۲: شرط خبر متواتر این نیست که مورد قبول اکثر مردم باشد، بلکه ملاک تواتر یک خبر، کمیت مخبرین است. بنابراین، عبارت داخل گروه [مورد قبول اکثر مردم است] نادرست است.

۳۸- صفحه ۳۲۳ / پاورقی / سطر ۸: عبارت «وعلیه لا یحصل الیقین من اخبار جماعة یحتمل خطاهم فی الملاحظة» و ان حصل الیقین بعدم تعمد هم للکذب» باید چنین ترجمه شود: بنابراین از راه اخبار گروهی که احتمال خطای آنها در ملاحظه و دریافت واقعیت وجود دارد، یقین به دست نمی‌آید، هرچند که یقین نسبت به عدم کذب عمدی آنان وجود داشته باشد. اما مترجم چنین نوشته‌اند: «پس، از شنیدن اخبار از کسانی که احتمال خطای آنان می‌رود، نمی‌توان به یقین

اتباعاً لما فی الغریزة من الرقة والرحمة» این است: می بینی که مردم مثلاً بر اساس روحیه عاطفی و رقت قلب و رحمت خود، بدون جهت آزار دادن حیوانات را زشت و ناپسند می دانند. اما مترجم نوشته اند: «مثلاً مردم آزار حیوانات را زشت می دانند، نه به قصد فائده و منفعتی بلکه مطابق عاطفه رقت و رحمتی که در آنان هست.»

۴۶- صفحه ۳۳۷/ سطر ۶: منظور از کشف عورت، نشان دادن عیب و نقص دیگران نیست، بلکه منظور، بصرهنگی و عربانی خود انسان است.

۴۷- صفحه ۳۳۸/ سطر ۸: کلمه «کالمقاهی» اصلاً ترجمه نشده است. مقاهی به معنای قهوه خانها است و مفرد آن مقهی می باشد.

۴۸- صفحه ۳۳۹/ سطر ۱۲: عبارت «ولو عادت الیه الحیاف- فرضاً- فیه انسان مثله کما کان حیا و قدیکون من احب الناس الیه و مع توجه النفس الی هذه البدیة العقلیة ینکرها الوهم و یعاند» چنین ترجمه شده است: «و اگر بر فرض زنده شود، انسانی است مانند انسانهای دیگر که معمولاً باید مورد علاقه انسان باشد. اما هنگامی که انسان به عقل خود رجوع کند و بخواهد این مسائل بدیهی را دریابد و هم به مخالفت عقل قیام می کند.» ولی باید این گونه ترجمه شود: و اگر فرضاً حیات دوباره به مرده برگردد، او هم مانند قبل- انسان زنده ای خواهد بود و چه بسا از محبوبترین افراد انسان باشد. اما در عین حال که نفس به این امر بدیهی عقلی توجه دارد، باز هم وهم آن را منکر است و با آن مخالفت می کند.

۴۹- صفحه ۳۴۰/ سطر ۱۱: عبارت «والعلم الانسان بکذب هذا الوهم و سخافته قد یخجل من ذکره لغیره». باید چنین ترجمه شود: چون انسان علم به کذب و پوچی این توهم دارد، گاهی از بیان آن برای دیگری، احساس شرم می کند. اما مترجم نوشته اند: «اگر انسان پستی و بی ارزشی این توهم و تصور دروغین را دریابد از بازگو کردن آن برای دیگران شرم دارد.»

۵۰- صفحه ۳۴۰/ سطر ۱۳: عبارت «وانما اذکر هذا المثال لانه یسیر لخطر فی ذکره و هو یؤدی الغرض من ذکره» چنین ترجمه شده است: «این مثال را از این جهت

رسید و اگر یقینی حاصل شود ناشی از این است که آنها عمداً دروغ نمی گویند.» مترجم «واو» در جمله «وان حصل...» را استینافیه پنداشته اند و حال آنکه واو وصلیه است.

۳۹- صفحه ۳۲۴/ سطر ۱۷: عبارت «وهذا القیاس المقارن للحدس یختلف باختلاف العلل فی ماهیاتها باختلاف الموارد» باید این گونه ترجمه شود: در موارد مختلف، با اختلاف ماهیات علل، قیاس مقارن با حدس نیز مختلف می شود. ولی مترجم نوشته اند: «ماهیت قیاس حدسی در موارد مختلف در اثر اختلاف علل تغییر می کند.»

۴۰- صفحه ۳۲۷/ سطر ۱۵: انتفاء لازم موجب انتفاء ملزوم نمی شود، بلکه کاشف از آن است. ولی مترجم در ترجمه عبارت «اذا انتفی السلازم انتفی الملزوم» چنین نوشته اند: «انتفاء لازم موجب انتفاء ملزوم است.»

۴۱- صفحه ۳۲۹/ سطرهای ۱۶-۱۸: در ترجمه عبارت «فلان یسار عدوی فهو یتکلم علی» آمده است: «فلانی نزد دشمن من است، پس بر علیه من چیزی می گوید.» ولی باید چنین ترجمه شود: فلانی همراز و همسیر با دشمن است پس علیه من سخن می گوید. و نیز عبارت «فلان ناقص الخلقه فی احد جوارحه فیه مکر کبالتقص» چنین ترجمه شده است: «فلانی در یکی از اعضای بدنش ناقص الخلقه است، پس در خلقت و سرشت او نقص است.» ولی باید اینگونه ترجمه شود: فلانی در یکی از اعضای بدنش ناقص الخلقه است، پس عقده حقارت دارد.

۴۲- صفحه ۳۳۰/ سطر آخر: عبارت «وجوب الذب عن الحرم» به معنای پرهیز از حرام نیست، بلکه به معنای لزوم دفاع از اهل و عیال است.

۴۳- صفحه ۳۳۳/ سطر ۹: در برابر اشاعره، تنها معتزلیان نیستند، بلکه فرقه امامیه نیز در برابر اشاعره قرار دارد و عدلیه، صفت فرقه امامیه نیز هست.

۴۴- صفحه ۳۳۶/ سطر ۲۲: واژه متن اصلی، «حیاء» است که به معنای شرمندگی می باشد و «حس حیات» که در ترجمه آمده، بی معناست.

۴۵- صفحه ۳۳۷/ سطر ۱: معنای عبارت «فتری الجمهور یحکم مثلاً- بقیع تعذیب الحیوان لالفائدة وذلک

۵۴- صفحه ۴۰۴/سطر ۲: مراد از عبارت «عما لاجدوی له فی مقصوده» این است: سؤالاتها از اموری باشد که در مقصود خودسائل، فائده‌های نداشته باشد. ولی مترجم نوشته‌اند: «در این مورد، سائل باید سؤالاتهای خود را مکرر کند به نحوی که تعدد سؤالاتها موجب را به مقصود نزدیک نکند.»

۵۵- صفحه ۴۳۲/سطر ۳: بیت «یزداد دمی علی مقدار بعدهم/تزیاد الشهب انشالشمس فی الافق» توسط مترجم چنین ترجمه شده است: «افزوده گردد اشک من به اندازه دوری آنها چون افزایش سفیدی نور خورشید در افق». ولی ترجمه آن اینگونه است: افزوده گردد اشک من به میزان دوری دوستان، همانند افزایش ستارگان به میزان دوری خورشید در افق.

### یادداشتها

- ۱- سوره شعراء، آیه ۱۰۲.
- ۲- فرهنگ بزرگ جامع نوین، انتشارات کتابفروشی اسلام، ج ۱.
- ۳- مأخذ سابق، ج ۱.
- ۴- رساله حملیه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۱۰.
- ۵- مأخذ سابق، ص ۱۰.
- ۶- اسفار، ملاصدرا، انتشارات مصطفوی، قم، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.
- ۷- المنطق، محمد رضا مظفر، انتشارات فیروز آبادی، قم.
- ۸- سوره یوسف، آیه ۳-۱۰.
- ۹- سوره علق، آیه ۷ و ۸.

برگزیدیم که معمولاً کمتر کسی متوجه آن است و خیلی خوب بیان‌کننده عمل توهم است.» اما باید چنین ترجمه شود: و ذکر این مثال تنها بخاطر این است که ساده بوده، خطری در بیان آن نیست و هدف را نیز تأمین می‌کند.

۵۱- بعد از صفحه ۳۴۸: دو صفحه از متن عربی کتاب المنطق، تحت عنوان «فائدة للصناعات الخمس علی الاجمال» اصلاً ترجمه نشده است و علت آن روشن نیست.

۵۲- صفحه ۳۹۱/سطر ۵: عبارت «وان كان بحسب التحقيق العلمي لا يكون العجز عن ايراد الفرق بل حتى نفس عدم الفرق مقتضياً لاحاق شيء بشبيهه في الحكم» چنین ترجمه شده است: «حتی ممکن است بر حسب تحقیق علمی، مخاصم از بیان فرق بین دو شیء عاجز نباشد، در این صورت، نفس عدم فرق مقتضی این است که حکم شیئی را ملحق به شیء دیگر کنیم!» و این ترجمه خلاف متن است و نباید این‌گونه ترجمه می‌شد: هر چند به حسب تحقیق علمی، ناتوانی در بیان فرق و یا حتی خود عدم فرق، دلیل الحاق امری به مشابه آن از نظر حکم، نخواهد بود.

۵۳- صفحه ۴۰۳/سطر ۱۶: معنای عبارت: «والا فضل ان يجعل الحشوقاً مشهوراً فی نفسه» این‌گونه است: بهترین است مطلبی که فی نفسه حق و مشهور است، بعنوان سخن زائد قرار گیرد. اما مترجم نوشته‌اند: «در این مورد بهتر است حشو و زوائد را از جمله مشهورات قلمداد کند.»